



## تبیین ترامپیسم در قبال نظام بین‌الملل بر مبنای مکتب جکسونیسم<sup>۱</sup>

محمدناصر طاهری‌زاده<sup>۲</sup>، علیرضا رضایی<sup>۳</sup>، قاسم ترابی<sup>۴</sup>

### چکیده

بررسی مبانی فکری و زمینه‌های تفکر و تصمیم گیری سیاستمداران ایالات متحده آمریکا همواره از دغدغه‌های اصلی متفکران و دانشمندان عرصه روابط بین‌الملل بوده است. سیاست ترامپی یا ترامپیسم به عنوان یک ایده و راهبرد، همواره ظرفیت و استعداد به قدرت رسیدن و تأثیرگذاری بر معادلات سیاسی و بین‌المللی آمریکا را دارد. این مقاله با استفاده از روش تحلیلی و توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به دنبال پاسخ به این سوال است که جهت گیری راهبرد «ترامپیسم»<sup>۱</sup> در مواجهه با نظام بین‌الملل پیرامون ایالات متحده آمریکا چه بوده است؟ و این راهبرد به کدام یک از مکاتب سیاسی گذشته آمریکا نزدیک تر است؟ این راهبرد در بین تمامی روسای جمهور پیشین ایالات متحده به اندیشه‌های «اندرو جکسون»<sup>۲</sup> هفتمنی رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۳۷-۱۸۴۹) شباهت زیادی دارد. و به نظر می‌رسد راهبرد ترامپیسم در مواجهه با نظام بین‌الملل ترکیبی از خصوصیات فردی، عناصر بروکراتیک، ارتباطات شخصی و سردرگمی و ساده‌انگاری موضوعات پیچیده بین‌المللی باشد که منجر به یکجانبه گرایی، نفی تمامی دستاوردهای دولت‌های گذشته، نفی تمامی معاهدات و ترتیبات بین‌المللی، انزواگرایی و نگاه به درون و نوعی از پوپولیسم شده است. نتایج به دست آمده از این پژوهش فرضیه نویسنده‌گان را تأیید می‌کند.

**واژگان کلیدی:** راهبرد، یکجانبه گرایی، چندجانبه گرایی، سیاست بین‌الملل، نظام بین‌الملل،

جکسونیسم، ترامپیسم

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «تبیین راهبرد ترامپ در قبال نظام بین‌الملل بر مبنای جکسونیسم» است.

۲. دانشجوی دکتری تخصصی روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

۳. دانشیار روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. (نویسنده مسئول)

ir.alirezarezaei@gmail.com

۴. دانشیار روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.



## مقدمه

ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت جهانی همواره یکی از تأثیرگذارترین کشورها در عرصه سیاست بین‌الملل بوده است. در طول تاریخ این کشور به خصوص در دو قرن اخیر، رویکردها، راهبردها و جهت‌گیری‌های سیاستمداران و نخبگان این کشور در عرصه سیاست بین‌الملل همواره تأثیرات مهمی بر سایر مناطق و کشورهای جهان گذاشته است. از راهبرد «ازواگرایی»<sup>۳</sup> تا یکجانبه‌گرایی، بی‌طرفی در جنگ تا ورود موثر به دو جنگ جهانی، از جهان دو قطبی تا جهان تک قطبی و چند قطبی، رویکرد یکجانبه‌گرایی تا چندجانبه‌گرایی و نهادگرایی همواره ردپای ایالات متحده و حضور تأثیرگذار این کشور در رخدادهای بین‌المللی به چشم می‌خورد. (یوسفی میانجی، دهشیار، شفیعی، ۱۴۰۱: ۱۹۱-۱۹۳). با وقوع حملات تروریستی به برج‌های تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، تصمیم گیرنده‌گان سیاست خارجی آمریکا راهبرد کلان جنگ علیه تروریسم را در پیش گرفتند. از این تاریخ به بعد یعنی در زمان ریاست جمهوری «جرج. دبليو. بوش»<sup>۴</sup> مبارزه با تسليحات کشتار جمعی و تروریسم تبدیل به مهمترین اصول راهبرد سیاست خارجی آمریکا گردید. حمله به عراق و افغانستان نتیجه به کار گرفتن این اصول در سیاست خارجی آمریکا بود (دهشیار، ۱۷۳-۱۷۵: ۱۳۸۶). با این حال به نظر می‌رسد حمله به برج‌های تجارت جهانی و واکنش‌های بعدی آمریکا به آن در حمله به افغانستان و عراق اهداف سیاسی و اقتصادی پنهانی برای ایالات متحده داشت که از آن جمله می‌توان به تسلط بر مناطق پیرامونی ایران، نزدیکی به مناطق نفوذ ایران، دستیابی به منابع نفتی منطقه از جمله عراق، کنترل و تسلط بر مسیرهای انتقال انرژی در خلیج فارس، و تحکیم هژمونی آمریکا و نهادینه کردن دکترین نظم نوین جهانی اشاره نمود (یوسفی میانجی، دهشیار، شفیعی، همان: ۱۹۶). در مقابل، «باراک اویاما»<sup>۵</sup> راهبرد خود در روابط بین‌الملل را برپایه حفظ وضع موجود و ایجاد نوعی توازن قوای بیناد نهاد. باراک اویاما بر اساس راهبرد خود به دنبال حل مناقشه‌های بین‌المللی از طریق اجماع سازی جهانی، حفاظت و حمایت از متحدهان در تمامی نقاط جهان، اطمینان از امنیت مجاری انتقال انرژی به اروپا و آمریکا و مبارزه با گروه‌های تروریستی در خاورمیانه بود.

به قدرت ریسیدن «دونالد. جی. ترامپ»<sup>۹</sup> در انتخابات سال ۲۰۱۷ میلادی فصل جدیدی از سیاست و حکومت داری در آمریکا را به نمایش گذاشت که دست کم از جنگ جهانی دوم به این سو بی سابقه و بی بدیل بوده است. در واقع، به قدرت ریسیدن ترامپ در ایالات متحده با توجه به خصوصیات فردی، پیشینه خانوادگی، زمینه‌ی فعالیت اقتصادی و موضع گیری‌های وی در خصوص مسائل داخلی و مسائل کلان بین المللی، کاهش جدی اجماع بین رهبران و نخبگان دو حزب مهم ایالات متحده بر سر محورهای اصلی تشکیل دهنده راهبرد کلان آمریکا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم و آغاز قرن را به نمایش گذاشت. دونالد ترامپ در قامت یک رئیس جمهور و یک منتقد سرسخت نسبت به سیاست‌های دولت‌های گذشته، تمامی محورها و اصول سیاست خارجی آمریکا را کنار نهاده و به جز تأکید بر شعار «نخست آمریکا»<sup>۷</sup> به خصوص با حفظ برتری نظامی، مسیر راهبرد کلان آمریکا را تغییر داد. دونالد ترامپ از جناح سنتی حزب جمهوری خواه ایالات متحده موسم به جناح محافظه کار معتقد به بازگشت به دوران عظمت و شکوه گذشته آمریکا به صراحت مخالف نقش رهبری آمریکا بوده و تمامی تعهدات بین المللی این کشور را موجب تحمل هزینه‌های سراسر آور به مردم دانسته و آن‌ها را زیر سوال می‌برد (Richard Haass, 2016: 2-5). به نظر می‌رسد این راهبرد در بین تمامی روسای جمهور پیشین ایالات متحده به اندیشه‌های «اندرو جکسون» هفتمین رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۲۹-۱۸۴۳) شباهت زیادی داشته باشد. راهبرد اندرو جکسون در مواجه با سیاست به خصوص سیاست بین الملل در ادبیات موجود تحت عنوان «جکسونیسم»<sup>۸</sup> یا «سیاست جکسونی»<sup>۹</sup> شناخته می‌شود که تمایل به نفی سیاست‌ها و اصول رایج و پذیرفته شده بین نخبگان سیاسی دارد. با توجه به مبانی اعتقادی و رویکرد عملی یکسان بین اصول و عقاید اندرو جکسون تحت مکتب جکسونیسم و دونالد ترامپ؛ به نظر می‌رسد تفکرات و عقاید دونالد ترامپ نیز به عنوان یک مکتب فکری و تحت عنوان «ترامپیسم» قابل بررسی و تحقیق باشد. این مقاله پس از مقدمه‌ای کوتاه، مبانی نظری مرتبط با بحث اصلی خود را در قالب نظریه جکسونیسم بررسی می‌کند. همچنین، با استفاده از اصول و مبانی نظریه جکسونیسم، مبانی نظری و رویکردهای عملی دونالد ترامپ نسبت به سیاست و روابط بین الملل تحت عنوان «ترامپیسم» را



بررسی کرده، تأثیرات این تفکر بر سیاست بین‌الملل و رفتار ایالات متحده در عرصه جهانی را نشان داده و به این سوال پاسخ می‌دهد که راهبرد ترامپیسم چه تأثیری بر نظام بین‌الملل و راهبردهای سیاست خارجی ایالات متحده در قبال این نظام داشته است؟ و این تفکر در صورت انتخاب مجدد ترامپ به ریاست جمهوری در انتخابات ۲۰۲۴ چه اثراتی بر آینده روابط ایالات متحده با جهان پیرامون خود خواهد داشت؟ در بخش بعدی، پیشنهای تاریخی راهبردهای ایالات متحده در قبال نظام بین‌الملل در ادوار مختلف تاریخی به طور مختصر بررسی شده و پس از آن به بحث و بررسی رویکردهای مختلف دولت‌های پیش از دونالد ترامپ پرداخته و در بخش نهایی؛ ضمن بررسی راهبرد ترامپیسم به مقایسه آن با راهبردهای پیش از خود می‌پردازیم. در نهایت در قسمت جمع‌بندی و نتیجه‌گیری دست آوردهای این پژوهش ارائه و نتایج حاصله بررسی خواهد شد.

## چارچوب نظری

### جکسونیسم در روابط بین‌الملل

جکسونیسم یا سیاست جکسونی بر مبنای تعریف «دایره المعارف بریتانیکا» اشاره به برده‌ای از سیاست و حکومتداری در ایالات متحده دارد که عمدتاً دوران ریاست جمهوری اندر و جکسون هفتمین رئیس جمهور ایالات متحده در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ بوده است. پیش از این دوران زمامداران و مقامات دولتی انتصابی بودند و در بسیاری از ایالات آمریکا انتخابات وجود نداشت. در این دوران سیاست در بین مردم گسترش یافت و برای اولین بار رئیس جمهور از قدرت و توان خود بر علیه مصوبات کنگره نمایندگان ایالات متحده استفاده نمود. به نظر می‌رسد مهمترین و مشخص‌ترین جزء این تفکر نفی تفکر و رویه‌های لیبرالیستی حاکم بر جامعه و در پیش گرفتن شیوه‌هایی کاملاً متضاد با آن باشد. (Britannica.com).

انتخاب اندر و جکسون به ریاست جمهوری محافل دیپلماتیک را نگران کرد، چرا که سوابق رفتاری وی نشان می‌داد مدیریت وی در امور خارجی شامل اقدامات تند، روابط شکننده با کشورهای همسایه و جهان و دیپلماسی تهاجمی می‌باشد. با این حال سیاست خارجی دولت وی به

طور غیرمنتظره‌ای ظریف و پیچیده بود نیروی دریایی ایالات متحده به همراه دیپلمات‌های ماهر این کشور، موقعیت بین المللی ایالات متحده را مجدداً احیا کرده و تجارت با اروپا و آسیا را رونق دادند. در دوران ریاست جمهوری وی به دلیل مسائل مرتبط با ایالت تگزاس و موضوع خرید این ایالت از مکزیک و شورش‌های به‌وقوع پیوسته، روابط آمریکا و مکزیک به عنوان همسایه نزدیک آمریکا چندان مناسب نبود. با این حال، جکسون از اعمال خشونت و وارد آوردن فشار به مکزیک جهت الحق تگزاس به ایالات متحده خودداری نمود و پس از دوران ریاست جمهوری خود تا زمان الحق یعنی سال ۱۸۴۵ در زمان رئیس جمهور «جان تیلور<sup>۱۰</sup>» از این موضوع حمایت کرد.

زمانی که جکسون در سال ۱۸۲۹ به قدرت رسید، نخ صادرات آمریکا برای بیش از بیست سال متوالی کاهش یافته بود. سیاست‌های بازرگانی محدود کننده و فعالیت‌های شدید فرانسه، انگلیس و متحдан آن‌ها از عوامل مهم این رکود به شمار می‌رفت. جکسون برای تغییر این شرایط بریتانیا را تهدید به قطع روابط تجاری کرد و بریتانیایی‌ها با درک این موضوع که وی بلوف نمی‌زند و به طور قطع این کار را انجام خواهد داد، مجبور به اعطای برخی امتیازات و تغییر شرایط به نفع آمریکا شدند. در مورد کشور فرانسه و سیاست‌های این کشور بر علیه آمریکا، تا زمان جکسون همواره سیاست همکاری و مماشات جریان داشت. اما جدی ترین رویارویی دیپلماتیک جکسون با فرانسوی‌ها بود؛ جایی که بنا به دستور رئیس جمهور محدودیت‌هایی برای واردات از فرانسه به ویژه در زمینه واردات مشروبات الکلی ایجاد شد. اقدامی که در نهایت منجر به مذاکرات بسیار مهم بین طرفین شد که طی آنها فرانسوی‌ها در سال ۱۸۳۱ پذیرفتند در ازای آزادی واردات شراب و کاهش عوارض واردات آن، مبلغ ۴.۶ میلیون دلار به ایالات متحده پردازند. در دوران جکسون، تلاش‌هایی برای گسترش روابط تجاری با شرق دور و آسیا صورت گرفت و ارتباطات با دولت ژاپن برقرار گردید.

نقش اندرو جکسون در سیاست خارجی دولتش نقش ناظری فعال بود که اهداف اصلی را تعیین کرده و انتظار داشت زیرستانش به آن‌ها دست یابند. دیپلمات‌های آمریکایی از شهرت وی به بی‌احتیاطی، تصمیمات آنی و عدم پذیرش شرایط موجود به ویژه شرایطی که به نفع ایالات



متحده نیست؛ و به انجام رساندن تهدیدات همواره در پیش برد اهداف خود استفاده می‌کرند. جکسون به خوبی توانست در مواردی که روش‌های مرسوم «جان کوئینسی آدامز<sup>۱۱</sup> در ترویج دستاوردهای تجاری آمریکا در صحنه جهانی کمنگک یا خشی شده بود، اعتبار بین‌المللی را برای آمریکا به ارمغان بیاورد. (Britanica.com, Ibid)

از حیث نظری این دیدگاه مخالف بین‌الملل گرایی لیرال و قائل به نگاه به درون می‌باشد. مخالفت با بین‌الملل گرایی ویلسونی، اعتقاد به بی‌عدالتی در عرصه سیاست داخلی و خارجی، اینکه تنها بخشی از مردم آمریکا به خصوص طبقات بالا از نظم جهانی لیرال نفع می‌برند، بازگشت به عظمت و شکوه گذشته آمریکا و نفی تمامی اصول لیرالی از مهم‌ترین محورهای نظریه جکسونیسم در عرصه سیاست می‌باشد. ساده سازی بیش از حد مشکلات و تحلیل‌های سطحی از مسائل و مضلات پیچیده اجتماعی و سیاسی شاخصه دیگر نظریه جکسونیسم می‌باشد. تغییر و تحولات روی داده در حزب جمهوری خواه ظرف بیست سال گذشته و بحران‌های مالی موجب شد تا تفکرات جکسون تا آنجا گسترش یابد که در خلال کارزارهای انتخاباتی سال ۲۰۱۶ به یک ابزار ایدئولوژیکی بسیار مهم تبدیل شود. همچنین انتخاب ترامپ به عنوان رئیس جمهور آمریکا را می‌توان شورش علیه مبانی لیرال در شکل‌گیری منطقه «نورث ایست»<sup>۱۲</sup> (یکی از نمادهای سرمایه داری و تجارت آزاد) دانست. با وجود آنکه ترامپ خود یکی از چهره‌های برجسته عرصه کسب و کار در منطقه نورث ایست محسوب می‌شود، اما در عین ناباوری و با سردادر شعارهای پوپولیستی توانست زمینه‌های آزردگی خاطر و نارضایتی روساییان سفید پوست محافظه کار و مسیحی به خاطر بروز بحران مالی را فراهم آورده و از این شرایط به نفع خود استفاده نماید (James H. Nolt, 2016).

## راهبردهای پیشین ایالات متحده در قبال نظام بین‌الملل

بحث پیرامون سیاست و روابط خارجی یک کشور، پژوهشگران را وادار به رجوع به تاریخ و پیشینی تاریخی آن نموده و می‌بایست بسیاری از فرآیندها و رویه‌های کنونی را در گذشته‌ی آن جستجو کرد. کشور ایالات متحده آمریکا به عنوان یک کشور مستعمره و با سابقه‌ی تاریخی نه

چندان طولانی، با تغییر شرایط خود طی چند قرن با استفاده از مولفه‌های قدرت ملی و استفاده از سیاست‌های انزواطلبانه و فرصت‌هایی که به دست آورده؛ تبدیل به یکی از مهمترین و تأثیرگذارترین کشورها در عرصه سیاست و روابط بین الملل به خصوص در دو قرن اخیر شده است. در طی این فرآیند تاریخی، ایالات متحده آمریکا جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های متفاوتی بسته به مقتضیات داخلی، توانمندی‌های کشور، شرایط نظام بین الملل و دیدگاههای خاص تصمیم‌گیرند گان آن به سیاست و روابط بین الملل داشته است.

از زمان استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ یک دوره طولانی از «انزواگرایی» را در تعاملات این کشور با جهان پیرامون شاهد هستیم که این دوره تا سال ۱۹۱۷ و ورود آمریکا به جنگ جهانی اول به طول انجامید. ایالات متحده آمریکا بعنوان یک کشور تازه استقلال یافته از استعمار انگلستان به دنبال تقویت و استحکام زیرساخت‌های اقتصادی، تثبیت حاکمیت سیاسی بر تمامی عرصه‌های سرزمینی و تثبیت مرزهای بین المللی با همسایگان خود، به نحوی مجبور به اتخاذ سیاست انزواطلبی بود. بنیان‌گذاران ایالات متحده از همان بدو تأسیس کشور و به دست آوردن استقلال از انگلستان، به منظور دور ماندن از فشارهای بیرونی و نپذیرفتن تعهدات خارجی و دست یافتن به آنچه که خود آن را آرمان‌های قانون اساسی می‌دانستند با تیز هوشی و فهم مناسب از موقعیت کشور و روابط بین الملل این راهبرد را در پیش گرفتند و به نظر می‌رسد این راهبرد آن‌ها را به اهداف و آرمان‌های خود رسانده باشد.

هر چند سیاست کلی ایالات متحده در طی این دوره طولانی انزواطلبی، تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و تقویت صلح و ثبات و آزادی داخلی بود اما در همین مدت نیز، تغییراتی هر چند جزئی بسته به دیدگاه‌ها و روحیات روسای جمهور مختلف در خصوص ورود به مسائل بین الملل و منطقه شاهد بودیم. از سال ۱۸۲۳ و با روی کار آمدن رئیس جمهور «جیمز مونروئه<sup>۱۳</sup>» وی منافع آمریکا را خارج از چارچوب مرزهای این کشور تعریف و به دنبال گسترش نفوذ ایالات متحده در سطح قاره آمریکا برآمد. مونروئه در پیامی بر دوستی و روابط حسنی با کشورهای اروپایی تأکید نمود اما اعلام کرد هر گونه کوشش از طرف آن‌ها برای توسعه نفوذ و مداخله در امور قاره



آمریکا امری خطرناک است که تهدیدی برای صلح و امنیت این قاره به شمار می‌رود. این پیام و در واقع این راهبرد بعدها "دکترین مونروئه" نام گرفت و اولین باری بود که ایالات متحده از کنج عزلت خارج شده و شروع به جستجوی منافع ملی در خارج از مرزهای ملی کشور کرد. (خورشیدی، جویباری و کریمی، ۱۳۹۶، ۹۱-۹۴) در پی اجرای این دکترین و تحولات پس از آن، ایالت‌های تگزاس، کالیفرنیا، نوادا، آریزونا و بخش‌هایی از یوتا و کلرادو در حدود ۵۰۰ هزار مایل به سرزمین ایالات متحده اضافه شده و این کشور گام‌هایی اساسی برای رشد و توسعه قدرت ملی خود برداشت. (Schwartz, Benjamin, 1996: 108)

رهبران ایالات متحده پس از فائق آمدن به موضوعات داخلی، ثبت امور و گسترش مرزهای ایالات متحده به شرق، رشد و شکوفایی نسبی اقتصاد داخلی، با این تفکر که توانسته‌اند مسائل و مشکلات داخلی را حل کرده و آماده ورود به عرصه تحولات جهانی هستند، در آغاز قرن بیستم، کم کم از سیاست‌های سنتی خود فاصله گرفته و آماده‌ی ایفای نقش خود به عنوان کشوری مهم و تأثیرگذار در عرصه سیاست بین‌الملل شدند. سال ۱۹۱۷ میلادی بسیار مهم و سرنوشت‌ساز در تاریخ معاصر ایالات متحده آمریکا بود چرا که در این سال «وودرو ویلسون» در پاسخ به حملات زیردریایی‌های آلمان به کشتی‌های غیرنظامی آمریکایی، خروج این کشور از عصر انزواگرایی و ورود به نخستین جنگ جهانی را اعلام کرد. با این اقدام عملًا سنت انزواگرایی ایالات متحده منسوخ و جایگزین آن یک سیاست خارجی فعال و تصمیم‌ساز در عرصه جهانی در دستور کار دولت مردان ایالات متحده قرار گرفت. اولین واحدهای ارتش ایالات متحده در این سال وارد جنگ با متحدین شدند و با این اتفاق امیدواری در جبهه متفقین برای پیروزی در جنگ و پایان آن افزایش یافت. با پایان جنگ و تشکیل کنفرانس صلح در پاریس، وودرو ویلسون رئیس جمهور وقت اصول چهارده‌گانه خود را برای تشکیل جامعه ملل ارائه نمود و جامعه مدنظر وی در سال ۱۹۲۰ با چهل و نه عضو تشکیل گردید. با این حال، کنگره ایالات متحده از تصویب معاهدات صلح و رسای سرباز زد و در انتخابات همان سال با پیروزی نامزد حزب جمهوری خواه با شعار نخست آمریکا و بازگشت به شرایط معمول سیاسی گذشته، سیاست بین‌الملل گرایی و خروج از

انزوای ویلسون موقتاً کنار گذاشته شد. با این وجود اتفاقات بعدی حاکی از آن بود که با توجه به قدرت و توانمندی‌های ایالات متحده و همچنین تأثیرگذاری این کشور در عرصه‌ی رخدادهای جهانی به خصوص ورود به جنگ جهانی و تأثیرگذاری در این جنگ، این کشور دیگر نمی‌تواند از تحولات بین‌المللی بر کنار بوده و سیاست انزواگرایی را مجدداً در دستور کار قرار دهد. با این حال به جرأت می‌توان گفت که تفکر انزواگرایی و شعار اول آمریکا همواره در عرصه سیاست ایالات متحده آمریکا به عنوان یک تفکر ریشه دار و اصیل حضور دارد. تفکری که ورود ایالات متحده به عرصه‌های جهانی و ایجاد تعهدات مالی و نظامی برای امنیت ملی این کشور را خطروناک دانسته و هر از چندگاهی با ظهور برخی چهره‌های معتقد به این سیاست در انتخابات ریاست جمهوری و حمایت طبقات پایین مردم آمریکا، این تفکر مجدداً به عرصه سیاست این کشور باز می‌گردد (Maynes Ch. W, 1999: 518-515).

با آغاز جنگ جهانی دوم و ورود مجدد ایالات متحده به این جنگ در دسامبر سال ۱۹۴۱، این کشور این بار به صورت جدی‌تر و فعالانه‌تر وارد عرصه روابط بین‌الملل، اجماع‌سازی جهانی از طریق ایجاد نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و ارائه نظمی نوین در روابط بین‌الملل گردید. مخالفت کنگره با طرح ویلسون و عدم پیوستن ایالات متحده به جامعه ملل، باعث ضعف و فروپاشی این نهاد گردید. از این رو، سیاستمداران آمریکا با گرفتن درس از تجربه ناموفق جامعه ملل و همسو با همتایان غربی خود در کشورهای فرانسه و انگلستان پایه‌های تشکیل نظمی جدید را در سال ۱۹۴۱ و با انتشار اعلامیه آتلانتیک بنیان نهادند. دوران پس از جنگ جهانی تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دوران جنگ سرد معروف گردید، نظام بین‌الملل با تقسیم به دو بلوک شرق و غرب در وضعیتی نه جنگ نه صلح به سر می‌برد که در این دوران ضرورت داشت هر یک از دو ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده از طریق ایجاد پیمان‌های نظامی (ناتو و ورشو) موافقنامه‌های اقتصادی و تجاری (گات و سازمان تجارت جهانی در مقابل اتحادیه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع) و ایجاد سازمان‌های سیاسی صفت‌بندی و جبهه‌گیری‌های خود را در قالب گروهی از متحدین و هم‌پیمانان خود ایجاد نمایند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و



اضمحلال بلوک شرق، ایالات متحده در طی دورانی کوتاه آزادی و ابتکار عمل بیشتری در اتخاذ اقدامات یک‌جانبه گرایانه در عرصه بین‌المللی داشت. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به نیم قرن تضاد بین دو بلوک شرق و غرب خاتمه بخشید و دورانی تحت عنوان دوران تک قطبی با ابرقدرتی ایالات متحده به وجود آمد. از این رو راهبرد گسترش ناتو به شرق و ایجاد پایگاه‌های نظامی در شرق اروپا، دخالت در منطقه خلیج فارس و اخراج نیروهای صدام از کویت، دخالت در بحران کوززوو، اشغال افغانستان و سپس اشغال عراق در این دوران نشان از تغییر راهبرد این کشور در طول سالیان از انزواگرایی به بین‌الملل گرایی و در نهایت به یک‌جانبه گرایی با محوریت آمریکا در عرصه بین‌الملل دارد. (دهشیار، حسین، ۱۳۸۶: ۴۸-۶۶)

### یک‌جانبه گرایی

یک‌جانبه گرایی رفتاری است که طی آن یک کشور جهت تأمین امنیت و منافع ملی خود، تنها بر توان و مقدورات خود اتکاء کرده و به عنوان یک عنصر مستقل از نظام حاکم اقدام به حل و فصل مسائل و مشکلات خود می‌نماید. چنین دولتی عملاً خود را بی نیاز از دیگران دانسته و لذا دلیلی ندارد تا در مقابل سایر دولت‌ها و نظام بین‌الملل تعهداتی را پذیرفته و رفتار خود را محدود نماید. ایالات متحده برای رسیدن به چنین مرحله‌ای تحولاتی را پشت سر گذاشت که نیاز به بررسی می‌باشد. (پلینو و آلتون، ۱۳۵۷: ۲۵-۲۶)

با پایان جنگ جهانی اول، ایالات متحده برای اولین بار سیاست انزواگرایی خود را کنار نهاده و علاوه بر تلاش برای منتفع شدن از نتایج جنگ اقدام به توسعه و گسترش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی کرد. این رویه با بروز جنگ دوم جهانی و حضور موثر ایالات متحده تقویت شد و ایالات متحده توانست در دوران پس از جنگ جهانی دوم به منظور مقابله با گسترش و نفوذ کمونیسم مکانیسم‌های لازم را ایجاد و صفت بندی مشخصی با بلوک شرق ایجاد نماید. اما آنچه که برای در این بررسی مهم و حائز اهمیت می‌باشد، رویکرد دولت‌های ایالات متحده در دوران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تک قطبی شدن جهان است. چرا که سیاست گذاری‌های این دوره از تاریخ آمریکا و تحولاتی که در این دوران رخداد زمینه ساز و مبنای ظهور شخصیتی

به نام دونالد ترامپ در قامت رئیس جمهور ایالات متحده و متقد شدید این سیاست‌ها و مکتب فکری وی تحت عنوان ترامپیسم بود.

تین ترامپیسم در قبال نظام بین‌الملل بر مبنای مکتب جکسونیسم

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پایان دوران جنگ سرد در سال‌های آغازین دهه ۹۰، ایالات متحده به یک هژمون مسلط در سطح کلان تبدیل شد و همین امر آزادی عمل و قدرت مانور بیشتری در اختیار سیاستمداران این کشور قرار داد. ایالات متحده در این دوران می‌توانست با توجه به مقدورات خود، بدون اینکه مزاحمتی از جانب کشور خاص یا نهاد خاصی احساس کند، در تمام نقاط استراتژیک جهان نفوذ کرده و در مسائل مربوط به آن مناطق تأثیر گذاری قابل توجهی داشته باشد. در این دوران که مصادف بود با ریاست جمهوری بوش پسر یکجانبه گرایی ایالات متحده به صورت آشکاری نمود پیدا کرد. (Maynes, Ibid)

با حاکمیت جمهوری خواهان به ریاست جمهوری «جورج دبلیو بوش» از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ میلادی مولفه‌های سیاست قدرت یک بار دیگر در دستور کار دولت مردان ایالات متحده قرار گرفت و بوش پسر برای تثیت هژمونی ایالات متحده به یک جانبه گرایی روی آورد. اولویت دادن به تثیت و تقویت هژمونی ایالات متحده و نظامی گری شاخص‌های مهم این دوره از سیاست ایالات متحده می‌باشد. در این دوره بود که ایالات متحده با تکیه بر برتری قدرت نظامی خود تعهد خود بر چند جانبه گرایی و همکاری بین‌الملل با محوریت اقتصادی را کنار گذاشته و نادیده گرفتن قوانین بین‌المللی و به خصوص منشور سازمان ملل متحده امری بدیهی و پذیرفته شده گردید. حوادث یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ و وقایع پس از آن گروهی از سیاستمداران نومحافظه کار را بر آن داشت تا امنیت و منافع ملی ایالات متحده را با تکیه بر توانمندی‌های نظامی و بدون همکاری سایر هم‌پیمانان در دستور کار خود قرار دهند. حمله به افغانستان و عراق، مبارزه با تروریسم و بنیاد گرایی اسلامی، حضور حداکثری در خاورمیانه و خلیج فارس، اقدامات پیش‌دستانه و مداخله جویانه در سایر نقاط جهان از جمله شاخص‌ترین اقدامات این دوره بود. (عزیزی‌مهر، فردین و حسینی کرانی، ۱۳۹۳: ۱۰۱-۱۳۳)



## چند جانبه گرایی

با روی کار آمدن «باراک اوباما» از حزب دموکرات از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۷ میلادی، چند جانبه گرایی و اقدام در چارچوب نهادهای بین‌المللی در دستور کار سیاستمداران ایالات متحده قرار گرفت. چند جانبه گرایی آمریکا در این دوره مبتنی بر واقع گرایی و این حقیقت بود که یک جانبه گرایی و اقدامات دولت گذشته آمریکا در شرایط موجود نظام بین‌الملل دیگر کارآیی و سودمندی خود را از دست داده است و می‌بایست آمریکا طی همکاری و همراهی با نظام بین‌الملل و از طریق نهادهای موجود مسائل و مشکلات خود را حل و فصل نماید. «سیاست تغییر<sup>۱۴</sup>» اوباما معطوف به افزایش انگیزه مشارکت برای سایر کشورهای هم‌بیمان برای مقابله با تهدیدات بود. در این دوره، کشورهای انگلستان، فرانسه و آلمان نقش بیشتری برای کنترل تهدیدات و مشارکت با آمریکا بازی کردند.

یکی از مهمترین وجوده چند جانبه گرایی، توجه و اهمیت دادن به نهادهای بین‌المللی و نهاد گرایی است. سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای چند جانبه، برای نائل شدن به اهداف خود و غلبه بر مشکلات با هم‌دیگر همکاری می‌کنند. اوباما پس از رسیدن به کاخ سفید، با امید به بهبود وضعیت ایالات متحده در جهان سیاست متفاوتی با جورج بوش در پیش گرفت. وی ملت آمریکا را نه ملتی برتر و نه ملتی استثنای بلکه شریکی برابر برای سایر ملت‌ها دانست و بر چند جانبه گرایی، اقتصاد، ظرفیت‌سازی‌های جدید منطقه‌ای و بین‌المللی و پرهیز از یک جانبه گرایی، پرهیز از جنگ پیشگیرانه و مداخلات نظامی تأکید کرد.

با بررسی شرایط و عملکرد دو دولت جمهوری خواه و دموکرات پیش از ترامپ می‌توان چند اصل و راهبرد کلی را بر شمرد که این راهبردها و خط‌مشی‌ها هر یک پیامدها و تأثیراتی به خصوص بر جامعه و دولت آمریکا بر جای گذاشت. در واقع برآمدن ترامپیسم و نفی تمامی این راهبردها توسط معتقدین به این راهبرد نوعی تلاش برای بهبود شرایط و تقویت جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل بود. این اصول و راهبردها در دوران یک جانبه گرایی بوش عبارت بودند از:

- ۱- استفاده از نیروی نظامی در راستای اهداف سیاسی و تأمین امنیت کشور

۲- باز تعریف دفاع و استفاده از دفاع پیشگیرانه و پیش‌دستانه به عنوان مجوزی برای تهاجم به

کشورهای دیگر

۳- تلاش در جهت منع تکثیر تسليحات کشتار جمعی

از طرف دیگر دولت او باما با نفی سیاست‌های جمهوری خواهان و جورج بوش راهبردهای

ذیل را جهت دستیابی به اهداف خود به کار گرفت:

۱- خودداری از یک‌جانبه‌گرایی و تلاش برای دستیابی به چند‌جانبه‌گرایی

۲- گسترش همکاری با قدرت‌های نوظهور جهانی مانند چین و هند

۳- لزوم پیوند میان قدرت نظامی و اقتصادی

۴- نظارت بر جریان دموکراسی‌سازی در جوامع دیگر

۵- تبدیل خط مشی جنگ پیش‌دستانه به مناسبات همکاری

آنچه که در بین این دو راهبرد مشترک است نقش فعال و مداخله‌جویانه ایالات متحده در سرتاسر جهان جهت تعقیب و دستیابی به منافع ملی این کشور است. هر یک از دو راهبرد مذکور برای نیل به این هدف شیوه‌ها و رویه‌های متفاوتی را در پیش می‌گیرند اما خروج از انزواگرایی، مداخله فعالانه و حضور در مناطق نفوذ از جمله اشتراکات اساسی این دو راهبرد در تعامل با نظام بین‌الملل پیرامون آمریکا می‌باشد.

### راهبرد ترامپیسم در قبال نظام بین‌الملل

راهبرد ترامپیسم گونه‌ای از سیاست و حکومت داری بر مبنای نژادگرایی و مسیحیت انگلیسی، راست افراطی، پوپولیسم و نئوناسیونالیسم می‌باشد که عمدتاً در بین اعضای حزب جمهوری خواه آمریکا طرفدار دارد. این رویکرد با تکیه بر اصول ناسیونالیسم افراطی و قائل شدن به خاص بودن (برتری داشتن) آمریکائی‌ها، برای سیاست، اقتصاد، مشکلات نژادی و اجتماعی؛ و مسائل داخلی و بین‌المللی نسخه خاص خود را می‌پیچد. محدود کردن مهاجرت سایر ملت‌ها به خصوص رنگین‌پوستان به خاک آمریکا، حمایت بی قید و شرط اقتصادی از بنگاه‌های داخلی، انزواگرایی، یک‌جانبه‌گرایی و دوری از ترتیبات و معاهدات بین‌المللی پرهزینه، پوپولیسم و نفی راهبردهای



گذشتگان در این راستا قرار دارند. ترامپیسم در عرصه داخلی متقد شرایط موجود جامعه ایالات متحده بوده و لیرالیسم نهادینه شده در این کشور مبتنی بر بازار آزاد را به نفع بنگاه‌های اقتصادی بزرگ و طبقه حاکم می‌داند و بر این اساس طرفداران بسیاری از طبقات پائین جامعه و رنگین‌پوستان دارد.

بررسی ابعاد شخصیتی دونالد ترامپ در قامت رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و اندرو جکسون نشان از شباهت‌های بسیار بین نحوه تفکر و رفتار آن‌ها می‌باشد؛ به نحوی که می‌توان این شباهت‌های رفتاری را در بسیاری از تصمیم‌گیری‌های آن‌ها با تفاوت‌هایی جزئی مشاهده کرد. از این رو می‌توان از روی شباهت‌ها و تفاوت‌های رفتاری دو شخصیت مورد بررسی به دو مکتب شخصیتی و رفتاری تحت عنوان جکسونیسم و ترامپیسم رسید. برای مثال هردو شخصیت مورد بررسی از هواداران و مخالفان متعصب برخوردار هستند که در هواداری و یا مخالفت از سیاست‌های این دو شخصیت هیچ گونه انعطافی ندارند. از دیگر وجوده شخصیتی مشترک بین دو رئیس جمهور، خودشیفتگی و اعتماد به نفس بیش از حد می‌باشد. جکسون از جمله روسای جمهوری به شمار می‌رود که بیشترین پرتره نقاشی را در بین روسای جمهور ایالات متحده دارد. ترامپ نیز همانند جکسون علاقه شدیدی به ایجاد پرتره از خود نشان داده به ویژه نقاشی‌های تمام قد وی در فلوریدا زیان‌زد همگان می‌باشد. عصبانیت دو شخصیت از رسانه‌های متقد و عدم تحمل هیچ نوع انتقاد از جانب دو رئیس جمهور از دیگر وجوده اشتراک شخصیتی بین آن‌هاست. جکسون روزنامه‌هایی را که از وی انتقاد می‌کردند را با حرف بزرگ X مشخص می‌کرد و ترامپ همواره متقدان خود را در توئیتر و سایر رسانه‌های اجتماعی به باد انتقاد می‌گیرد. وی همچنین در دوران تبلیغات انتخابات با فضاسازی و زیر سوال بردن تمامی سیاست‌های دولت او باما در عرصه داخلی و بین‌الملل توانست فضای عمومی انتخاب کنندگان را به نفع خود تغییر دهد.

در کنار مسائلی که بحث شد، واضح است که عقاید پوپولیستی ترامپیسم از جهات متعددی پایبند به دیدگاه‌های جکسون است، مهمترین و شاخص‌ترین جنبه فکری این دو تفکر نفی شرایط و نظم حاکم بر جامعه است. از منظر ترامپیسم نظم جهانی لیرال بیشتر به نفع عده خاصی از

آمریکایی‌ها به خصوص طبقات بالا و دارندگان قدرت و ثروت است، در حالی که بیشتر مردم آمریکا به خصوص طبقات کارگری و کم درآمد کم ترین نفعی را از آن نمی‌برند. در نهایت و بر اساس همین دیدگاه برای آنکه دوباره آمریکایی‌بزرگ ساخته شود، باید سیاست‌های برخاسته از بطن اندیشمندان لیبرال و پیروان «ولیسون<sup>۱۵</sup>» را معکوس ساخت. از سیاست‌های فوق می‌توان به مواردی همچون اصول جهان وطنی، چند جانبه گرایی، تجارت آزاد، جهانی سازی و بین‌الملل گرایی لیبرال اشاره نمود. سیاست‌هایی که به زعم ترامپیسم در طول دهه‌ها عایدی چندانی برای ایالات متحده نداشته و بیشتر به نفع دوستان و شرکای این کشور بوده است. دوستانی که بدون پرداخت کوچکترین هزینه در مناقشات و مسائل بین‌المللی بیشترین دستاورده و منفأع را به دست آورده‌اند.

دومین محور بحث جکسونیسم و ترامپیسم ساده سازی بیش از حد معضلات و مشکلات موجود در عرصه روابط بین‌الملل می‌باشد. ترامپیسم دوست دارد مشکلات را بیش از حد ساده کرده و در قبل آن‌ها کمترین میزان انرژی وقت را تخصیص دهد. جهانی که بر اساس تفکرات این دیدگاه ترسیم می‌شود دنیایی خشن است که در آن همکاری بسیار دشوار است، ارتباط با سایر کشورها جنبه تعادلی داشته و نهادهای بین‌الملل فقط حد و مرزی برای حاکمیت هر کشور و تلاش آن برای دستیابی به منافع خود است. در چنین دنیایی، هدف رهبری آمریکا باید ارتقای منافع ملی باشد. از دیدگاه ترامپیسم این موضوع در دولت‌های پیش از دونالد ترامپ کاملاً بر عکس بوده و نظم جهانی امروز و نهادهای آن که اتفاقاً محصول برنامه ریزی و تلاش خود آمریکائی‌ها در سال‌های طولانی پس از جنگ جهانی می‌باشند به نوعی باعث بهره کشی از اقتصاد و ملت آمریکا شده و منافع چندانی برای ارتقاء قدرت ملی این کشور نداشته است. این موضوع به وضوح در نسخه منتشر شده از راهبرد امنیت ملی آمریکا در دسامبر ۲۰۱۷ عنوان شده است:

«آن زمان که قدرت را به دست گرفتم، رژیم‌های سرکش در حال توسعه سلاح‌ها و موشک‌های هسته‌ای خود بودند تا کل این کره خاکی را نا امن سازند. گروهک‌های تندرو اسلام‌گرا رو به رشد بودند. تروریست‌ها کنترل بخش‌های بسیاری از منطقه غرب آسیا و خاورمیانه



را به دست گرفته بودند. قدرت‌های رقیب با کمال ستیزه جویی منافع آمریکا در چهار گوشه دنیا را با خطر مواجه کرده بودند، مرزهای نفوذپذیر و قوانین مهاجرتی اجرا نشده با خود آسیب‌ها و صدمات بسیاری را به همراه آورده بودند. تشکیلات بزرگ مجرمانه، مواد مخدر و ناامنی را با خود وارد جامعه می‌کردند. تمام این موارد محصول رفتارها و سیاست‌های غلط پیشین ماست».

(NSS USA, 2017)

این تصویر شبه هابزی از دنیا، به معنای رد کامل اخلاقیات در بین الملل گرایی لیبرال است از جمله این دیدگاه که آمریکا باید به نحو فعالی حقوق بشر و دموکراسی را در خارج از مرزهای خود اشاعه دهد. در این راستا، ترامپ به عنوان نمادی از انگیشه تراپیسم در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۱۷، اهمیت حاکمیت به عنوان راه حلی برای اکثر مشکلات جهانی امروز را مورد حمایت قرار داد و این دیدگاه را که هدف آمریکا باید تغییر نظم جهانی به نحوی باشد که دنیا محل امنی برای نظام‌های دموکراسی باشد را معکوس و وارونه ساخت. ترامپ این طور اظهار داشت که:

«انتظار نداریم که سایر کشورهای دنیا، فرهنگ‌ها، سنن یا حتی نظام‌های حکومتی و دولتی یکسانی داشته باشند. در حوزه سیاست خارجی اصل اساسی حاکمیت را دوباره مطرح کرده‌ایم. به عنوان رئیس جمهور آمریکا همیشه کشور آمریکا اولین اولویت من است، همان طور که همیشه برای رهبران کشورهای شما هم همین طور است و باید همواره کشورهای شما اولویت نخست آن‌ها باشد.» (www.Politico.com, 2017)

بسیاری از توصیه‌های تراپیسم، نشان دهنده ابراز ناراحتی و نارضایتی از تحولات اجتماعی و اقتصادی است که ظرف دهه‌های اخیر کل آمریکا را تحت تأثیر قرار داده است، ایجاد جامعه چند فرهنگی و غیر بومی شدن فعالیت‌های اقتصادی و گذار به اقتصاد «پسافوردی»<sup>۱۷، ۱۸</sup> و گسترش تولید و مصرف گرایی به طور کامل نفی می‌شود. به نظر می‌رسد ترکیبی از تفکرات پوپولیستی و ام گرفته شده از جکسونیسم، حمایت گرایی و انسدادی و از جذایت خاصی برای کسانی برخوردار است که بازندگان جهانی سازی لقب گرفته‌اند. آن دسته اشاری که تحولات سریع رخ داده در

ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جامعه آمریکا روی آن‌ها اثرگذار بوده است، به احتمال بسیار زیاد ممکن است با مبانی اصلی بین‌الملل گرایی لیرال مثل ترویج دموکراسی و سیاست درهای باز تجاری موافق نباشد. ترامپیسم به خاطر همین احساسات و تفکرات بود که همواره بر لزوم کنار گذاشتن آرمان‌های بد تأکید ورزیده و با حمایت این اشاره به دنبال تغییر در مناسبات داخلی و بین‌المللی ایالات متحده آمریکاست.

ورود دونالد جی ترامپ به کاخ سفید به عنوان چهل و پنجمین رئیس جمهور آمریکا با توجه به سیاست‌های اعلامی و با تأکید بر شعار «نخست آمریکا» باعث شد تا کلیه فرضیه‌های مهم در رابطه با راهبرد ایالات متحده بعد از جنگ جهانی دوم با چالش‌هایی مواجه شود؛ از ضرورت تقویت نظام بین‌الملل کنونی و لزوم تداوم شبکه پیمان‌های امنیتی گرفته تا نیاز به حفاظت از نظم اقتصادی آزاد و چندجانبه و لزوم ترویج آزادی و دموکراسی در خارج از مرزها تماماً توسط ترامپ نادیده گرفته یا کم اثر شدند. به واقع، می‌توان این گونه بیان نمود که رویکرد ترامپیسم در حوزه سیاست خارجی ترکیب خطرناکی از تمایل به انزواگرایی و تصمیمات نسبتی و بر اساس امیال شخصی رئیس جمهور بود. ترامپ ریاست جمهوری خود را انقطاع کامل در برابر دولت‌های پیشین و در ابعادی کلی‌تر نسبت به اصول پایدار سیاست خارجی آمریکا می‌داند ( Soheil Goodarzi, 2018: 217-219).

از این رو، اصل اساسی و سیار مهم ترامپیسم در سیاست خارجی، با عنوان و شعار «نخست آمریکا» نمادی از یک جانبه گرایی و نفی بسیاری از معاهدات و ترتیباتی بود که دولت‌های پیش از دونالد ترامپ در به وجود آوردن، رهبری و تأمین مالی آن تلاش کرده بودند. در سیاست خارجی بر مبنای ترامپیسم، منافع ملی ایالات متحده به ویژه در تعامل و برخورد با سایر کشورهای جهان، معاهدات اقتصادی و تعهدات بین‌المللی بسیار مورد تأکید است. در این راهبرد متحده سنتی ایالات متحده آمریکا مانند کانادا و شرکای اروپایی آمریکا در قالب ناتو و اتحادیه اروپا به صرف داشتن اشتراکات فرهنگی و سیاسی مورد توجه نیستند؛ در مقابل برخی حاکمان اقتدارگرای سابق رقیب مانند ولادیمیر پوتین و رهبران چین به خاطر برخی مسائل و منافع دو طرفه، یا پادشاهان



کشورهای غیر دموکرات در سایر نقاط جهان مورد توجه و احترام هستند. در این راهبرد، مرزبندی‌های گذشته دوستان و دشمنان تغییر کرده و منافع متقابل مهمترین نقش را تعیین دوستی‌ها و دشمنی‌ها دارد. سیاست خارجی در ترامپیسم بر اساس شعار نخست آمریکا، شعاری که بسیاری پیشتر نیز آنرا سر داده بودند؛ بنا نهاده شد، و معنی آن پایان دادن به دخالت و حضور آمریکا در جنگ‌های پرهزینه، بی‌فایده و طاقت فرسا در مناطق دور دست به ویژه منطقه خاورمیانه، خروج آمریکا و یا کاهش میزان تعهدات این کشور در معاهدات و ترتیبات بین‌المللی که صرفاً برای این کشور هزینه دارند و سایر کشورها بیشترین منفعت را از این ترتیبات می‌برند، و همچنین اتخاذ سیاست‌های سخت تر و غیرقابل انعطاف تر بر علیه کشورهایی که با منافع آمریکا چالش دارند می‌باشد.

ترامپیسم به شدت با سازمان‌ها و توافقات چندجانبه مخالف است و اینگونه استدلال می‌کند که: «این سازمان‌ها و توافق‌های چندجانبه از ایالات متحده در جهت دستیابی به اهداف و منافع خود سوء استفاده می‌کنند این در حالی است که ایالات متحده سالانه بسیاری از مشاغل خود و سرمایه‌های هنگفت خود را بابت آن‌ها از دست می‌دهد» (TRT World, 29 June 2018). به عنوان مثال می‌توان به سرنوشت عضویت ایالات متحده در «سازمان بهداشت جهانی»<sup>۱۸</sup> اشاره نمود. سازمان بهداشت جهانی، یک آژانس تخصصی سازمان ملل متحد می‌باشد که برنامه‌های بهداشتی را در سازمان ملل متحد هدایت و هماهنگ می‌کند. ایالات متحده نقش اساسی در تأسیس این سازمان ایفا کرد و عضو هیئت عمومی و همچنین هیئت اجرایی این سازمان می‌باشد. ایالات متحده ۲۲ درصد از بودجه مالی این سازمان را هر ساله تأمین می‌کند که این رقم در سال ۲۰۲۰ حدود ۱۲۰/۵ میلیون دلار برآورد شده که از این مقدار ۵۸/۳ میلیون دلار آن در اختیار این سازمان قرار گرفت (World Health Organization, Budget Implementation Summary, 2020, 1-7). در سپتامبر ۲۰۲۰، وزارت امور خارجه ایالات متحده اعلام کرد که هیچ بودجه اضافی در سال ۲۰۲۰ برای این سازمان در نظر نگرفته است. اساس‌نامه این سازمان هیچ ماده‌ای را برای خروج از این سازمان در نظر نگرفته است. اما در سال ۱۹۴۸ زمانی که کنگره اجازه مشارکت ایالات متحده در

این سازمان را صادر کرد، سازمان بهداشت جهانی پذیرفت که ایالات متحده در صورت تمایل به خروج می‌تواند اقدام کند اما با این شرط که ابتدا کنگره آن را تأیید کند و در مرحله بعد ضمن خروج باید تا پایان سال مالی بودجه مقرر این سازمان را پرداخت کند. در ماه آوریل ۲۰۲۰ ترامپ دستور تعليق بودجه اين سازمان را داد که با شرایط خروج آمریکا از سازمان ناسازگار بود. در این بین نظرات کنگره و شخص ترامپ کاملاً متفاوت می‌باشد اما در نهايit در ماه مه سال ۲۰۲۰ ترامپ اعلام کرد ایالات متحده از این سازمان خارج خواهد شد و بودجه مربوط به این سازمان را نیز کاملاً قطع خواهد کرد. یکی از دلایل اصلی این تصمیم ترامپ این بود که این سازمان نتوانسته بحران همه‌گیری ویروس «کرونا» را مدیریت کند و از عدم استقلال این سازمان از چین ابراز نگرانی کرد. در ژوئیه ۲۰۲۰، مایک پمپئو، تصمیم آمریکا برای خروج از این سازمان را به دیگر کل سازمان اعلام کرد، که از این سازمان در تاریخ ۶ ژوئیه ۲۰۲۱ خارج خواهد شد (Blyther .and et al, 2020:1-20)

بر اساس رویکرد و دیدگاه ترامپیسم، هر توافق و سازمان بین‌المللی که منافع ایالات متحده را در نظر نگیرد، باید از آن خارج شد و آن را نادیده گرفت. بر اساس این دیدگاه و رویکرد، «برنامه جامع اقدام مشترک<sup>۱۹</sup>» موسوم به «برجام» که در سال ۲۰۱۵ و توسط دولت باراک اوباما و قدرت‌های هسته‌ای جهان با ایران مذاکره و مورد توافق قرار گرفت، برخلاف منافع آمریکا تلقی شده و از آن تحت عناوینی چون، «معامله‌ای بسیار بد» یا توافقی «خجالت‌آور» یاد گردید. ترامپ در این زمینه اذعان دارد که مبلغ زیادی پول هزینه این توافق شد و در نهايit آمریکا هیچ به دست نیاورده است. ترامپ در برخی مواقع از برجام تحت عنوان توافقنامه «یک طرفه» یاد کرد و در ادامه گفت که این یک توافقی است که طرف ما (ایران) به منافع مورد نظر خود خواهد رسید و در مقابل هیچ تضمینی نسبت به اجرای موارد توافق شده نداده است و عملًا دست ایالات متحده از منافع این توافق کوتاه خواهد ماند. بنابراین ترامپ و کابینه دولت او تأکید کردند که به محض آغاز به کار نسبت به خروج از این توافقنامه اقدام خواهند کرد که این امر در تاریخ ۱۸ می سال ۲۰۱۸ عملی شد (زمانی و نیاکوبی، ۱۳۹۸: ۱۰۴-۱۰۵).



با نفی حضور پرهزینه آمریکا در جنگ‌ها، معاهدات و توافقات بین‌المللی، راهکار ترامپیسم برای حل مسائل و مشکلات ایالات متحده نوعی از انزواگرایی و رجوع به منابع داخلی کشور است. ترامپیسم معتقد است با ترکیب کردن مجموعه‌ای از قوانین و سیاست‌های مبتنی بر کاهش مالیات بر درآمد شهروندان آمریکایی، حمایت بیشتر و هدفمند از تولید داخلی، و سرمایه‌گذاری بیشتر در زیرساخت‌های اقتصادی می‌توان به افزایش رشد اقتصادی کشور و در نتیجه حل مسائل و مشکلات موجود از قبیل بیکاری گسترده فائق آمد. در همین راستا، اولویت ترامپیسم در افزایش رشد و رونق اقتصادی، آمریکایی سازی اقتصاد به جای جهانی سازی می‌باشد. ترامپیسم در این مسیر تلاش دارد بسیاری از قوانین و مقررات به اصطلاح دست و پاگیر را حذف و روند رو به رشد اقتصاد را از طریق فرایندهای داخلی تسهیل و تقویت نماید. به منظور جلب حمایت داخلی مردم، این راهبرد سیاست‌های مشوق رشد و کاهش مالیات بر کارگران و کسب و کارهای خرد را در پیش می‌گیرد و با ارائه یک سیستم مالیاتی پلکانی سعی دارد نوعی عدالت مالیاتی را در کشور برقرار نماید. در عرصه اقتصاد بین‌الملل، و به عنوان یک جایگزین برای معاهدات و ترتیبات پر هزینه بین‌المللی، ترامپیسم به دنبال مذاکرات جدید و قوی‌تر با کشورهایی نظیر روسیه و چین می‌باشد و با آنچه که به ضرر منافع ملی کشور باشد شدیداً مخالف است.

در نهایت برای فهم بهتر ترامپیسم از سیاست‌های پوپولیستی و عوام‌فریبانه در نفی تمامی سیاست‌ها و دستاوردهای پیشینان برای جلب حمایت و اعتماد عمومی و برنده شدن در انتخابات نمی‌توان چشم پوشی نمود. نفی دموکراسی و لیبرالیسم حاکم بر جامعه غربی به خصوص آنچه که در کشور ایالات متحده جریان دارد و باعث تعمیق شکاف طبقاتی شده است بهترین موضوع برای کارزار انتخاباتی است تا با وعده بازگرداندن عظمت و شکوه از دست رفته کشور تمامی طبقات فرودست را به نفع خود بسیج نماید. نفی دستاوردهای تمامی جنگ‌هایی که آمریکا در آنها شرکت داشته یا خود آغاز گر آن‌ها بوده، نفی نتایج قراردهای تجارت آزاد و لیبرالیسم اقتصادی، نفی منافع حضور مهاجرین در خاک ایالات متحده، وعده ایجاد منزلت اجتماعی برای گروه‌های اجتماعی کوچک در جامعه

آمریکا، و عده بازگشت بزرگی و جلال از دست رفته مردم آمریکا تبدیل به سکوی پرتاب پروپاگاندای ترامپیسم گردید. (استریک، ولفکانگ، ۱۳۹۷: ۵-۱)

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ترامپیسم گونه‌ای از سیاست و حکومت‌داری بر مبنای نژادگرایی و مسیحیت انگلی، راست افراطی، پوپولیسم و نئوناسیونالیسم می‌باشد که عمدتاً در بین اعضای حزب جمهوری خواه آمریکا طرفدار دارد. این رویکرد با تکیه بر اصول ناسیونالیسم افراطی و قائل شدن به خاص بودن (برتری داشتن) آمریکائی‌ها، برای سیاست، اقتصاد، مشکلات نژادی و اجتماعی؛ و مسائل داخلی و بین‌المللی نسخه خاص خود را می‌سیند. محدود کردن مهاجرت سایر ملت‌ها به خصوص رنگین‌پوستان به خاک آمریکا، حمایت بی قید و شرط اقتصادی از بنگاه‌های داخلی، انزواگرایی، یکجانبه‌گرایی و دوری از ترتیبات و معاهدات بین‌المللی پرهزینه، پوپولیسم و نفی راهبردهای گذشتگان در این راستا قرار دارند. ترامپیسم در عرصه داخلی منتقد شرایط موجود جامعه ایالات متحده بوده و لیبرالیسم نهادینه شده در این کشور مبتنی بر بازار آزاد را به نفع بنگاه‌های اقتصادی بزرگ و طبقه حاکم می‌داند و بر این اساس طرفداران بسیاری از طبقات پائین جامعه و رنگین‌پوستان دارد. رشد و گسترش راهبرد ترامپیسم در جامعه ایالات متحده آمریکا حاصل نارضایتی بخش‌های بزرگی از جامعه از رویه‌ها و سیاست‌های حاکم بر این کشور در سال‌های طولانی بوده که منجر به ایجاد شکاف و فاصله طبقاتی شدید شده و این نارضایتی، زمینه بروز و ظهور ایده‌های نئوناسیونالیستی مبتنی بر انزواگرایی و نگاه به درون را ایجاد کرده است. راهبرد ترامپیسم با تکیه بر اصولی همچون نفی ایده‌های لیبرالیستی مبتنی بر بازار آزاد، اصول دموکراسی های غربی، و نهادگرایی لیبرال، تمامی مسائل و مشکلات موجود در جامعه آمریکا را متوجه اجرای این سیاست‌ها و راهبردها در طول سالیان متتمادی می‌داند. لذا مهمترین عنصر راهبرد ترامپیسم نفی شرایط موجود، نفی ساختارهای تعریف شده و سردادن شعار تغییر بدون ارائه راه حل مشخص و منسجم جهت برونو رفت از این معضلات و مشکلات است. راهبردی که در عرصه داخلی منجر به هرج و مرج و بلا تکلیفی در بروکراسی اداری، عدم اجماع نخبگان در اداره امور،



آشتفتگی و بی کفایتی کابینه و عدم تحقق شعارهای انتخاباتی و در عرصه بین‌المللی منجر به یکجانبه گرایی و نفی تمامی معاهدات و ترتیبات بین‌المللی و به نوعی بی اعتباری ایالات متحده آمریکا در نزد متحده‌ین و شرکای سنتی، انزوا گرایی و در حاشیه قرار گرفتن ایالات متحده به عنوان یک قدرت بزرگ، و افزایش قدرت مانور رقبای سنتی آمریکا در عرصه بین‌الملل یعنی چین و روسیه گردید.

### پانوشت

1. Trumpism
2. Andrew Jackson
3. Isolationism
4. George W. Bush
5. Barack Obama
6. Donald John Trump
7. America First
8. Jacksonism
9. Jacksonian politics
10. John Taylor
11. John Quincy Adams
12. North East
13. James Monroe
14. Change policy
15. Woodrow Wilson
16. Post-Fordism
17. پسافور دیسم سیستم غالب تولید، مصرف و پدیده‌های اجتماعی-اقتصادی مرتبط با آن در کشورهای صنعتی از اواخر قرن بیستم به این سو می‌باشد. تغییر در ماهیت نیروی کار شامل رشد فرآیندهای کار، گردش کار با تکیه بر فناوری اطلاعات و ارتباطات و نیروی کار دیجیتال از مهمترین عناصر این سیستم به شمار می‌روند.
18. World Health Organization
19. Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA)

### منابع

استریک، ولگانگ (۱۳۹۷)، «ترامپ، ترامپیست‌ها و نحله جدیدی از پوپولیسم»، -

ترجمه: مجتبی هاتف، سایت ترجمان علم انسانی:

<https://tarjomaan.com/neveshtar/9246/>

- پلینو، جک.سی و روی آلتون (۱۳۷۵) «فرهنگ روابط بین الملل»، ترجمه حسن پستا، تهران، نشر فرهنگ معاصر
- خورشیدی، ناصر، محمد یوسفی جویباری و سعید کریمی (۱۳۹۶) «مبانی تاریخی و نظری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا»، *فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه تاریخ*، سال دوازدهم، شماره ۴
- دهشیار، حسین، (۱۳۸۶) «سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده امریکا»، تهران، انتشارات قومس
- زمانی، محسن و نیاکویی، سیدامیر (۱۳۹۸). «واکاوی عوامل مؤثر بر خروج ایالات متحده آمریکا از برجام»، *فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*، سال دوازدهم، شماره ۴۵
- عزیزی مهر، فردین و حسینی کرانی، رسول (۱۳۹۳). «بررسی روابط فرا آتلانتیک در گستره نظم جهانی پس از جنگ سرد»، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن*، سال پنجم، شماره سیزدهم، پیاپی
- یوسفی، میانجی، حسین دهشیار و نوذر شفیعی (۱۴۰۱) «سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا (ترامپ) در خاور میانه از منظر مدل‌های تصمیم‌گیری»، *ماهnamه علمی-پژوهشی جامعه شناسی ایران*، سال پنجم، شماره ۱۱

## References

- Blyther, T. S. and et al (2020). "U.S. Withdrawal from the World Health Organization: Process and Implications", *Congressional Research Service*, 21 October 2020, Vol: 1-20. (<https://crsreports.congress.gov/>)
- Full text: Trump's 2017 U.N. speech, (2017).
- (<https://www.politico.com/story/2017/09/19/trump-un-speech-2017-full-text-transcript-242879>)
- Goodarzi, Soheil, Ahmad Soltaninejad, Mostafa Zahrani and Mohsen Eslami, (2018). "Trump and the Perspective of the US National Security Strategy; the Transition from Multilateralism to Unilateralism", *Geopolitics Quarterly*, Volume: 13, No 4, Winter 2018



- Haass, Richard (2016). "A World in Disarray\_ American Foreign Policy and the crisis of the Old Order", Penguin, 2016.
- Jacksonian Democracy definition, (2022) available at: (<https://www.britannica.com/place/United-States/Jacksonian-democracy>)
- James H. Nolt (2016). 'Is China a Currency Manipulator? World Policy Blog, January 14th 2016, (<http://www.worldpolicy.org/blog/2016/01/14/china-currency-manipulator>).
- Maynes Ch. W. (1999). US unilateralism and its dangers, *Review of International Studies*, Vol 25.
- Malone, David M and Yuen Foong Khong (2003). "Unilateralism and U.S. Foreign Policy: International Perspectives" available at: Lynne Rienner Publishers website [www.rienner.com](http://www.rienner.com)
- National Security Strategy of the United States of America (2017). (<https://ge.usembassy.gov/2017-national-security-strategy-united-states-america-president>)
- Schwartz, Benjamin (1996). "Review: *The Tragedy of American Isolationism*", *World Policy Journal*. 13 (3): 107. JSTOR 40209494. Retrieved December 6, 2020
- World Health Organization, "Budget Implementation Summary", (2020) available at: <https://www.who.int/about/accountability/results/who-results-report-2020-mtr/budget-summary-details>.

## A Jacksonian approach to the Definition of Trumpism in International system<sup>1</sup>

*Mohammad Naser Taherizadeh*

*Ph.D. student of international relations,  
Islamic Azad University of Hamadan, Iran*

*Alireza Rezaei<sup>2</sup>*

*Associate Professor of International Relations,  
Hamadan Branch, Islamic Azad University, Hamedan, Iran*

*Ghasem Toraby*

*Associate Professor of International Relations, Hamadan Branch,  
Islamic Azad University, Hamedan, Iran*

### **Abstract**

IR Scholars have been traditionally concerned with the intellectual and decision making practices adapted by American policy makers. As an idea and strategy, Trumpism is always potentially able to act effectively upon the international and political dynamics in the US. An analytical descriptive methodology along with library archives have been used to answer the argument that how is Trumpism positioned to define international system for the US? which American political schools in the past are closer to Trumpism? This strategy is more affiliated with the thoughts of Andrew Jackson, the 7th American president (1829 – 1837), among all other former American presidents. Apparently, in its approach to international system, Trumpism is a combination of personal qualities, bureaucratic elements, personal contacts, bafflement and simplification of complicated international issues. The results of such combination are unilateralism rejection of the entire array of achievements by the preceding administrations, rejection of international treaties and affairs, isolationism, introspection and a type of populism. The hidings of this study support the authors hypothesis.

**Keywords:** Strategy, Unilateralism, Multilateralism, International politics, International system, Jacksonism, Trumpism.

---

1 . This article is taken from a doctoral dissertation entitled " Explain Trump's strategy towards the international system based on Jacksonism. "

2 . Corresponding Author ( ir.alirezarezaei@gmail.com)